

ترجمه: میان محدودیت و آزادی*

ک. دِ دِ کیوس

ترجمه عبدالله کوثری

اجازه می‌خواهم که گشتی کوتاه در زیبایی شناسی و اخلاقیات ترجمه بزمن و سخن خود را با نقل دو شعر آغاز کنم. شعر نخست به زبان مادری اروپا، لاتین، است و از هوراس برگرفته شده؛ شعر دوم به زبان مادری من و از گوته است.

اورفئوس، ترجمان قدسی خدایان

انسان راه، آنگاه که در جنگلها مسکن داشت

از حرص خون و از گوستخواری

بازداشت.

هوراس، شاعر را «ترجمان قدسی خدایان» و میانجی صلح و دوستی خوانده است. گوته این اندیشه را گرفت و آن را برای زمان ما در بندی از دیوان غربی، شرقی ترجمه کرد.

شرق و غرب هر دو

چیزهایی ناب بر تو عرضه کردند تا بیازمایی.

از اطوار گذرا بگذر و پوسته حقیر را رها کن

در این ضیافت پر شکوه جایی بگیر

باشد که تو، حتی اگر چه به دمی گذران

این جام را پس نرنی.

آن کس که خود را می‌شناسد و دیگران را

این را خوب در می‌یابد:

شرق و غرب

دیگر جدایی ناپذیرند

من نوسانی اندیشمندانه را رد نمی‌کنم

رفت و آمدی میان دو دنیا

به سخن دیگر

آمد شدی میان شرق و غرب

خجسته باد این حرکت.

* مشخصات این مقاله بقرار زیر است:

Dedecius, K. (1981) "Translating: Between Constraint and Freedom, in *the Mission of the Translator Today and Tomorrow*, Proceedings of the 1Xth World Congress of the International Federation of Translators, Warsaw, 1981.

دو شعری که نقل کردیم به گونه‌ای شاعرانه جایگاه اخلاقی و سیاسی ترجمه را مشخص می‌کند، کاری که گوته، که در هر مورد دیگر مردی کم و بیش شکاک بود، آن را «شریفترین حرفه در امور دنیوی» می‌خواند.

ترجمه ابزار جامعه است در جستجوی حقیقت، و از این‌روی وسیله‌ای است برای پیشبرد صلح و آشتی. بنابر یکی از تعاریف جدید فرهنگ، فرهنگ در برگیرنده آن سنت‌ها و باورهایی است که پیشینه جامعه را تشکیل می‌دهند. ترجمه ادبی که بخشی از فرایند فرهنگی است، محیط فرهنگی آن جامعه زبانی را که پیام آور آن است بر جامعه زبانی مخاطب می‌گشاید. عوام که دانشی عام نسبت به فرهنگ بیگانه دارند با هر عنصر فرهنگی بیگانه به گونه‌ای تجربیدی و سطحی برخورد می‌کنند و آن را طرف ثالث به شمار می‌آورند. ترجمه ادبی دقیقاً در راستای همان کاری است که فروید در مقابله با طب آکادمیک انجام داد، یعنی دیالوگ میان پزشک و بیمار؛ این روش بر مشارکت استوار است. در اینجا آنچه بیگانه است نه طرف ثالث که طرف مقابل است. ترجمه از طریق دیالوگ به زمینه‌هایی دست می‌یابد که بر عوام ناگشوده می‌ماند.

رابطه میان سرودن شعر و ترجمه شعر همچون رابطه میان تفکر و تأمل است. تفکر می‌تواند در برابر هر الهام و هر جرعه شهودی در یک آن واکنش نشان دهد و تأمل چنین توانی را ندارد. تأمل طولانی‌تر و دشوارتر است، شامل تفکر درباره چیزها نیز می‌شود و در عین حال سنجیدن، دیالوگ، نقد و تفسیر را هم در خود دارد. از طریق تأمل، فکر پذیرش اجتماعی می‌یابد. این گفته در مورد شعر و ترجمه آن نیز راست می‌آید، اگر ترجمه را به معنایی عام‌تر (یعنی کوشش برای ادغام عناصر فرهنگی بیگانه در فرهنگ خودی) و در شعاعی بلندتر (یعنی فراتر از قلمرو ملی) در نظر بگیریم.

ترجمه معبری است که کلام بیگانه از طریق آن به درون جامعه راه می‌یابد و جامعه به درون کلام بیگانه. اگر این کلام، مانند کنش فردی واحد، تنها موجد عمل ثانوی و انعکاسی فرد واحد دیگر شود، تاثیری اندک داشته و به هدر رفته است.

بسیاری این سخن کارل کراوس را شنیده‌اند که سانسور سبب پالایش ادبیات است. این را می‌توانیم به شیوه‌ای دیگر نیز بیان کنیم: تنها در بوته مشکلات است که زندگی از حیث فلسفی و هنری شفاف می‌شود، تنها آزاد نبودن ما را از مفهوم آزادی آگاه می‌کند، تنها غیبت عشق به ما می‌آموزد که عشق چیست و فقط تنهایی مفهوم اجتماع را بر ما روشن می‌کند.

هر چه مشکلات یک زبان بزرگتر باشد نیاز به ترجمه بیشتر می‌شود. ترجمه آزمون حقانیت است: زبان می‌باید در ترجمه حقانیت خود را ثابت کند. مشکلات ترجمه بیش از هر چیز مشکلات سلامت زبان است.

هنر ترجمه هنری نیست که آشکارا به چشم آید، تا چه رسد به آنکه نظرها را جلب کند. اما خطاست اگر بپنداریم که این هنر می‌تواند بی‌رسیدن به حدی از موفقیت دوام آورد یا رونق یابد. خطاست اگر فکر

کنیم که هیچ خیر مادی یا معنوی، فارغ از هر گونه امید به جلب توجه یا دریافت پاداش، صورت عمل می‌یابد. آنان که کار فرهنگی می‌کنند در این میان استثنا نیستند.

همچنین باید توجه داشت که هیچ عملی به گونه‌ای کاملاً مستقل صورت نمی‌پذیرد، بلکه تابع مقتضیات محیط است. خواه عملی بری از نقص باشد و خواه عملی عیب‌ناک. در سرمای قطب آب یخ می‌بندد و در گرمای استوایی بخار می‌شود و به هوا می‌رود. جوهر اصلی یکی است اما نتیجه نهایی تفاوتی اساسی دارد.

مترجمان میان دو زبان پیچیده و دشوار ایستاده‌اند، و در حین کار می‌کوشند بنیان استواری برای تفاهم میان تفاوت‌های زبانی پدید آورند. آنان، خاموش و فروتن، تمامی بار بنایی بلند را بر شانه‌های زخمگین خود نگاه داشته‌اند. آنان خارا سنگهای بنای معانی را تراش می‌دهند و کوشش ایشان روابط علی میان پیام و ذهنیت را آشکار می‌کند و به ما امکان می‌دهد که پندارها و آرمانها را دریابیم. بدون این دریافت زندگی مشترک ما، اگر یکسره باطل نشود، بی‌مایه خواهد بود.

بلو منقلد عقیده دارد سخن گفتن از دو زبانه بودن فرد زمانی رواست که او بتواند زبان دوم را خوب یا بخوبی زبان مادری‌اش بکار ببرد. این تعریف هدف ترجمه را روشن می‌کند: ترجمه می‌کوشد تنگنای قلمرو (یا محدودیت‌های) یک زبان را در هم شکند و به فراخنای زبان دیگر بپیوندد. مترجمان همواره توجه دارند که آنچه را خودی است بر دیگری، یعنی آنچه زبان بیگانه خوانده می‌شود، برتری ندهند و به جای آن مرزها را باز کنند و هر جا که میسر است آنها را بردارند و هر دو زبان را به کنار هم آورند و تفاوت‌های آنها را بین المللی کنند. این در اصطلاح زبانشناسی یعنی یافتن زبانی میانجی که به جای مفاهیم بومی و بیگانه و به جای تعارضاتی که این دو را از هم جدا می‌کند، مفاهیم «یکی» و «دیگری» را می‌گذارد و این دو را به هم پیوند می‌دهد.

راهی که از واگرایی زبانها (به سبب تمایز نهادی میان آنها) به همگرایی زبانها می‌رسد راهی سنگلاخ و پر نشیب است، و این راهی است که مترجم باید پیماید. در طول این مسیر موانعی چشم انتظار اویند و او را به میدان می‌خوانند تا راهی بیابد برای باز آفرینی اجزای تشکیل دهنده متن، و اجها، تکواژها، واژه‌ها و جملات، و در عین حال چالشی دیگر نیز در میان است که اغلب بد فهمیده می‌شود و از دیده دور می‌ماند و آن دست زدن به عمل ذهنی فردی و ناگزیر یعنی تفسیر است. نخستین بار رومن یا کوبسون تفسیر را به قلمرو نظریه ترجمه راه داد و پس از او شاگردش پیری لوی، از نسل دوم ساختار گرایان چک، «بیشترین حد ابداع خلاقه» را به مترجمان منسوب کرد و «استقلال» ترجمه را به عنوان یک نوع هنری اعلام داشت. هنر از واقعیت تقلید می‌کند، نه، هنر کاری بیش از این دارد، هنر با ابزار خود واقعیت را تعالی می‌بخشد، واقعیت را تفسیر می‌کند و تغییر می‌دهد. کار ترجمه با اثر هنری نیز چنین است، از جمله تغییر دادن آن. بنابراین فرایند یکی است هر چند الزامات متفاوتند و پیچیده‌تر. هنرمند بیش از هر چیز بر واقعیت تمرکز می‌کند و آنگاه با آن هر چه می‌خواهد می‌کند. مترجم نیز بر هنرمند و اثر او به همان شیوه تمرکز

می‌کند، اما نمی‌تواند با این دو هر آنچه می‌خواهد بکند.

این نکته را پلوتینوس می‌توانست گفته باشد، که در این صورت امروز دیگر حرفی پیش پا افتاده می‌بود. هنرها صرفاً از آنچه دیده می‌شود تقلید نمی‌کنند. هنرها بر آنند تا به اصول بنیادی، به سرچشمه‌های طبیعت برسند و مترجم نیز که از او هنر می‌طلییم باید چنین حقی را برای خود طلب کند. ترجمه، ترجمه اثر هنری، صرفاً از اثر هنری تقلید نمی‌کند، بلکه می‌کوشد در جریان برگردان اثر هنری، به آن اصول بنیادین که اثر هنری را شکل داده‌اند برسد.

هنرمند می‌تواند خود را به تقلید از یک شی، یک وضعیت یا یک واقعیت محدود کند، اما ناچار از این کار نیست. مترجم ناچار است که از اثر هنری تقلید کند، اما هرگز نمی‌تواند خود را به این کار محدود کند، زیرا در این صورت حاصل کارش تقلیدی بی‌جان خواهد بود و نه اثری هنری. نکته اصلی در تقلید اثر هنری، هنرمندانه بودن نسخه تقلیدی است.

یک تقلید موفق از هنر به همان اندازه اصالت دارد که تقلید از طبیعت. دو آفریننده با یک ابزار اما با مدل‌هایی متفاوت کار می‌کنند. و از آنجا که کار هر دو با یک معیار داوری می‌شود، منصفانه است اگر برای هر دو آزادی و حقوقی یکسان قائل شویم.

و اما در مورد این پرسش بحث‌انگیز قدیمی که ترجمه باید وفادار باشد یا زیبا، شاعر روس، کیرسانوف، (در کنگره مترجمان، مسکو، ژوئن ۱۹۶۹) سرسخانه از زیبایی ترجمه دفاع کرد و پاسترناک در مقدمه‌ای بر ترجمه‌های خود از آثار شکسپیر نوشت که دقت لغوی و همخوانی صوری الزاماً تضمینی بر اعتبار ترجمه نیست. او عقیده داشت: «تشابه میان ترجمه و اصل اثر تنها به سبب سرزندگی و کیفیت طبیعی زبان حاصل می‌شود».

نیازی به گفتن ندارد که «سرزندگی و کیفیت طبیعی» مطلوب هرگز نباید به تغییر زبان اصل اثر انجامد، بلکه باید با آن تطابق داشته باشد. به گفته بلینسکی «اگر پوشکین می‌خواست گوته را ترجمه کند، باید انتظار می‌داشتیم که گوته و نه خود پوشکین، در ترجمه ظاهر شود».

ولادیمیر اوگنوف در کتاب خود درباره شعر معاصر، ارزش ترجمه را بیش از هر چیز دیگر با این معیار می‌سنجد که آیا ترجمه بخشی از ادبیات بومی شده است یا نه. در اینجا «جبران»^۱ عاملی تعیین‌کننده است. به سخن دیگر، روسی نکردن، لهستانی نکردن و آلمانی نکردن متن ترجمه. آنچه لازم است ایجاد قلمروی سوم است که عناصر و ویژگی‌های هر دو زبان را در برگیرد، یعنی ترجمه برای انتقال حداکثر شعر باید تا حد امکان رنگ و بوی غرابت متن اصلی را داشته باشد. ترجمه بلوک از هاینه و ترجمه پاسترناک از شکسپیر، چنین ترجمه‌هایی هستند. این ترجمه‌های موفق نه با باز آفرینی وزن شعر بلکه با درهم آمیختن

1. Compensation

جبران، اصطلاحی در ترجمه به معنی افزودن عناصر زبانی ترجمه درازای عناصری زبانی از متن اصلی که در جریان انتقال به زبان مقصد از دست رفته‌اند، به نحوی که ترجمه و متن اصلی کم و بیش زیبایی و تأثیر یکسانی داشته باشند.

عناصر زبانی بیگانه با عناصر زبانی بومی، در محدوده قابلیت‌های بالقوه آن دو زبان میسر شده است. بنابراین، عقیده ک. چوکوفسکی که هر دوران سبک ترجمه خاص خود را پدید می‌آورد، در عین حال که عقیده درستی است، مشکوک نیز هست. بیشتر آنچه یک دوران پدید می‌آورد - خاصه در قلمرو بر ساخته‌ها و تعاریف - تحت تاثیر مدهای متغیر، رشد و بلوغ خودش و نیروهای خارجی است. این اغلب چیزی بیش از یک «حرکت» یا پدیده‌ای کوتاه مدت نیست. علاوه بر این، هر سبکی که در هر دوره به کار گرفته شده، آشکار و پنهان، کم و بیش بر مبانی ایدئولوژیک یا اصطلاح‌شناسی استوار بوده است. آنچه تغییر ناپذیر بر جای می‌ماند، مطمئن‌ترین معیار مترجم است، یعنی اصل اثر: مفهوم فلسفی آن و شکل لغوی آن.

دو فرآیند اساسی، در ساده‌ترین شکل بیان آنها، معنای فرهنگ انسانی را تفسیر می‌کنند و تجسم می‌بخشند. تکوین زندگی و تداوم بخشیدن به زندگی. در این چهارچوب جا برای همه چیز هست: تصور و عمل، تولید و نگاهداشت، هنر و نقد، تطور و انقلاب. و همچنین نوشتن شعر و ترجمه شعر. در ترجمه بصیرت کارساز است و نظریه‌ها سودمندند، اما متاسفانه هیچ یک قطعیت ندارند. تنها حاصل کار، یعنی ترجمه، داورنهایی و حجت قاطع است. و گاه احتمال آن هست که این حجت به دست آدمی ساده‌لوح افتد (آدمی که اهل تامل نیست، نظریه پرداز نیست) و نصیب فردی با بصیرت نشود، مترجم باید درسی از فیزیکدانان بگیرد و آن این که تنها نتیجه‌گیری‌هایی ارزش دارند که عمل را با موفقیت قرین کنند. اما از آنجا که در کار ترجمه نظر و عمل همواره با هم انطباق نمی‌یابند ترجمه، به ناحق، کاری تفتنی به شمار رفته است. آنچه سبب این تصور شده نوسان ضروری ترجمه - که بخشی از ماهیت آن است - میان دانش (محقق) و سادگی (هنرمند) است.

شعر هنری است که تصمیماتی منفرد را طلب می‌کند. ترجمه نیز دقیقاً این خصلت را دارد. هر سطر و هر واژه ما را با مشکلاتی روبرو می‌کند که راه حل آنها را نمی‌توانیم سهل و ساده در کتابهای مرجع بیابیم. فیلسوفان از فرضیه‌های خود آغاز می‌کنند و فرمولهایشان معیار ایشان است، بی‌آنکه در درگیری با خود پدیده رنجی متحمل شده باشند. روش تفکر آنان در ترجمه مقدم بر تجربه است، مترجمان اغلب از جهت عکس این آغاز می‌کنند، یعنی با عمل ترجمه. این سبب می‌شود که آنان به نکته‌هایی دست یابند که آنها را در جهت تایید خود به کار می‌گیرند. استفاده آنان از روش موخر بر تجربه است.

ترجمه وجودی ضد نظریه است و همواره چنین خواهد بود. پیوسته در تلاطم و تزلزل پیوسته در میان بدیل‌های ناستوار. اما ترجمه و ویژگیهای آموزشی بی‌ظنری دارد. تعارض‌ها را مهار می‌زند. فرد را به تمرین چشمپوشیدن بر خود و دیدن دیگران، سازگاری و تساهل وامی‌دارد، صفاتی که امروز بسیار ضروری‌اند. ترجمه از آن پدیده‌های معدودی است که به خدمت دو فرد بیگانه از هم در می‌آید و به خدمت دو فرهنگ که اغلب به سبب عدم تفاهم متقابل در برابر هم قرار می‌گیرند. ترجمه خصوصاً،

نخوتها و موانع ذهنی را از میان بر می‌دارد و بدین سان به پی‌ریزی سیاست صلح‌آمیز یاری می‌رساند. در اینجا کافی است که دعوت هر دو را اشلایر مایر را به «ترجمه افکار» به یاد آوریم، یعنی چیزی که ما را از آنچه شوپنهاور «تنگ نظری ملی» می‌نامید نجات می‌دهد. گفته‌گفته را نقل می‌کنیم که: «ملتها نباید یکسان فکر کنند، بلکه باید از یکدیگر باخبر باشند، یکدیگر را درک کنند، و اگر در عشقی دوسویه به هم نمی‌پیوندند، دست کم تحمل یکدیگر را بیاموزند» تا زمانی که این چشم‌انداز برجاست، مترجم می‌تواند بر تردیهای خود چیره شود و مجال ندهد که این تردیها به نومیادی کامل بدل شوند.

دنباله منابع مقاله نقدی بر ترجمه آلیس در شگفتزار

6. Ibid P.155

7. Ibid P.15.

8. W.H.Auden, *Aspects of Alice* P.36.

9. Catford, *Translation Studies* by: Terence Hawkes (1980) U.S.A. P.32.

۱۰ - آلیس در شگفتزار - ترجمه تژاو توفان، چاپ ندا، تهران، (۱۳۶۱) .

11. *Alice's Adventures In Wonderland*, Lewis Carrol (1965) .

۱۲ - آلیس در سرزمین عجایب، ترجمه دکتر حسن هنرمندی، کتابفروشی زوار، تهران (۱۳۵۰) .